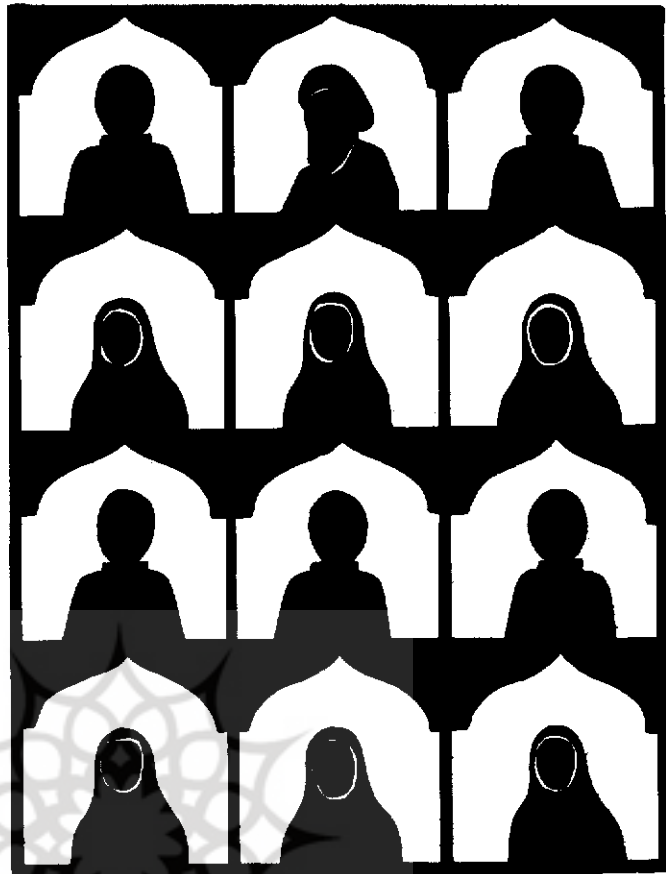


# هویت جامعه از دیدگاه قرآن



محمد جواد سلمان پور

## مقدمه:

یکی از مشکلات اساسی انسان امروز، مشکل نظام اجتماعی می باشد که کدام نظام اجتماعی یا کدام جامعه صلاحیت به سعادت رساندن بشر را دارد و اصولاً جامعه توسعه یافته در تمام ابعاد کدام است. تمام تئوریهای جامعه شناسی تجربه شده اند و تاریخ زندگی اجتماعی انسان با تمام تطور و تغییراتش، بر خطا بودن یا حداقل ناقص بودن آنها را نمایان کرده است. علاوه بر آنکه هیچ دلیل و روش علمی و یقینی وجود ندارد که با آن، تئوریهای جامعه شناسی را آزمایش، وصحت یا سقم آن را اعلام کرد؛ چون هر بنیان اجتماعی بر مبنای تئوری جامعه شناسی متأثر از عوامل پیدا و ناپیدای قرون گذشته است و تأثیرات آشکار و نهانی نیز در اعماق قرون آینده خواهد داشت؛ و اگر تأثیر آن بر حیات بعد از مرگ نیز به میان آید، می توان گفت تا دنیا بدین حال باقی است بشر هرگز نمی تواند صحت یا سقم تئوریهای خود را در مورد جامعه به اثبات برساند.

تنها یک راه می ماند و آن تسلیم شدن در برابر وحی است؛ اتفاقی که حیات بشر در انتظار آن نشسته است و نتیجه طبیعی راهی که بشر در آن گام نهاده است، همان خواهد بود: هو الذي ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله - ص: ۹ وفتح: ۲۸.

ونريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين - ونمكن لهم في الارض ونرى فرعون وهامان وجنودهما منهم ما كانوا يحذرون - قصص: ۵.

آیا وحی سخنی درباره 'جامعه و قوانین آن دارد؟

با توجه به آیات محکمی که در قرآن وجود دارد که قرآن کتاب انسانسازی است، و از طرفی می دانیم که جامعه انسانی از عناصر مهم تأثیر و تأثر مستقیم بر انسان می باشد؛ شک در اصل وجود بیان هویت جامعه و قوانین آن در قرآن از طرف هر مسلمانی، شک در نبوت و علامت نشناختن خداوند متعال می باشد.

وما قدروا الله حق قدره اذ قالوا ما انزل الله، علی بشر من شيء... - اتمام: ۹۱.  
ولا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين - اتمام: ۵۹.

افسوس که برخی از اساتید علوم انسانی مسلمان دانشگاههای ما در رشته جامعه شناسی نه تنها در شک و تردید می باشند بلکه برخی از آنان اعتقاد جزمی دارند که قرآن و وحی در وادی جامعه شناسی حرفی برای گفتن ندارد و مارا کفایت نمی کند و چه پیامد عظیمی را به دنبال دارد!

### راه شناسایی هویت جامعه

#### و قوانین حاکم بر آن از دیدگاه قرآن

این پندار که ما در این موضوع باید آیاتی را که راجع به جامعه 'امت' و امثال آن وجود دارد بیسایم و کنار هم بگذاریم - چنانکه غالب صاحب نظران دینی و آشنا به تفسیر در وادی جامعه شناسی چنین کرده اند، کاری ناقص است - چون در این صورت تصویری از جامعه و قوانین آن از دیدگاه قرآن ترسیم می کنند که آیات اصلی راجع به جامعه از نظر آنها دور می ماند.

به نظر می رسد راه صواب این است که کلیه آیاتی که راجع به انسان و قوانین حاکم بر او می باشد باید آیات جامعه شناسی نیز بدانیم. شناخت جامعه از دیدگاه قرآن بدون شناخت انسان از همان ناحیه، کاری ناقص بلکه نادرست است چرا که انسان همان جامعه فشرده شده است، بدین معنی که اگر ما کلیه جوامع بشری از هایبل و قایل، جوامع نمرودیان و ابراهیمیان، فرعونیان و موسویان، یزیدیان و حسینیان، با تمام اختلافاتشان در هم بفرسیم بدون آنکه چیزی از آن کم شود یک انسان خواهد شد چنانکه اگر یک انسان را باز کنیم یک جامعه خواهد شد با تمام قوانین حاکم بر آن.

بنابراین چنانکه انسان از طبیعت و جسم برخوردار است، هر جامعه ای نیز از طبیعت و جسم برخوردار است و همان گونه که انسان دارای روح، فطرت و عقل می باشد جوامع نیز دارای روح، فطرت و عقل می باشند.

کلیه قوانین حاکم بر طبیعت و بعد مادی انسان، بر جامعه نیز می تواند حاکم باشد چنانکه کلیه قوانین حاکم بر روح، فطرت و عقل انسان نیز می تواند حاکم بر جامعه باشد.

همان گونه که انسان می تواند مقهور طبیعت و جسم خود باشد، جامعه نیز می تواند مقهور طبیعت و جسم خود باشد و این همان جامعه طبیعت گرا است همانند جوامع فرعون، ابوسفیانی، نمرودی، آمریکائی و... اگر چه شکل ظاهر این نوع جوامع متعدد و مختلف است اما قوانین حاکم بر آن یک نوع است و یک نتیجه

می دهد؛ چنانکه جوامع شرقی طبیعت گرا با جوامع غربی طبیعت گرا در زمان ما با تمام اختلاف شکلی که دارند، یکجور زندگی می کنند، یک نوع لذت دارند، یک نوع رنج می برند و هسپار یک نقطه اند.

و نیز همانطور که در برخی از انسانها، طبیعت و جسمشان مقهور فطرت آنان می باشد - لذا بر آنان قوانین فطرت حاکم است - برخی از جوامع وجود دارد که قوانین فطرت بر آن حاکم است.

از دیدگاه قرآن، پیامبران و معصومین همان عقل در جامعه هستند و هویت عقلی در درون هر انسان با پیامبران یکی است لذا قوانین عقل همان قوانین پیامبران است و قوانین پیامبران همان قوانین عقل. و به همین خاطر پیامبران انسان را با عقل آشنا کردند چنانکه عقل انسان را با پیامبران آشنایی داد.

فراعنه و ابوسفیانیان و یزیدیان و شهوتگران همان جسم انسان هستند؛ از همین رو شهوات و جسم، انسان را به تبعیت از آنان فرا می خواند و موجب گرایش به آنان می باشد چنانکه آنها نیز انسانها را به جسم و شهوات آشنا می سازند چون عین هم هستند (کل امرء یمیل الی مثله) و همان گونه که انسان دارای روح است و در دو جهت ضیق و انشراح در حال تغییر است، جامعه نیز دارای روح می باشد که در حال ضیق و انشراح است.

بنابراین اگر بخواهیم هویت جامعه و قوانین آن را از دیدگاه قرآن مورد بررسی قرار دهیم باید کلیه آیاتی را که راجع به انسان و انواع آنهاست مد نظر قرار دهیم نه

اینکه آیاتی که مشتمل بر لفظ «امت» هست کنار یکدیگر بگذاریم و نتیجه گیری کنیم و اصولاً کل قرآن راجع به انسانشناسی و انسانسازی است لذا کل قرآن راجع به جامعه شناسی است.  
**دو نوع جامعه و دو نوع قانون**  
 در روایات درباره معصومین آمده است

أفلم يهد لهم كم أهلكنا قبلهم من القرون يمشون في مساكنهم إن في ذلك لآيات لأولى النهي - ص: ۱۲۸.  
 خداوند در سوره یونس جمیع اقوام گذشته را که ظالم بودند و هلاک شدند با تمام اختلافات ظاهری که داشتند یک قوم می داند و فطرت گرایان را جاننشین آنان

**از دیدگاه قرآن، پیامبران و معصومین همان عقل در جامعه هستند و هویت عقلی در درون هر انسان با پیامبران یکی است لذا قوانین عقل همان قوانین پیامبران است و قوانین پیامبران همان قوانین عقل. و به همین خاطر پیامبران انسان را با عقل آشنا کردند چنانکه عقل انسان را با پیامبران آشنایی داد.**

که تمام آیات قرآن یا در شأن دشمنان آنان است یا در شأن خود آنان می باشد و یا اینکه کل قرآن از دو نوع انسان سخن می گوید:  
 ۱- انسان طبیعت گرا ۲- انسان فطرت گرا  
 و یا از خداوند یا شیطان و یا از نور یا از ظلمت. بنابراین از دیدگاه قرآن دو نوع جامعه و دو نوع قانون اجتماعی وجود دارد که از ابتدای ظهور جامعه تا کنون جاری و تکرار شده است. کلیه آیاتی که ما را به مطالعه سرگذشت جوامع گذشته برای عبرت گرفتن فرا می خوانند بر همین مطلب دلالت دارند مثلاً:

ولقد آتينا موسى الكتاب من بعد ما أهلكنا القرون الأولى بصائر للناس وهدى ورحمة لهم يتذكرون - نهم: ۲۳.  
 قل سبروا في الأرض ثم انظروا كيف كان عاقبة المكذبين - انعام: ۱۱.

علاوه بر این دلایل، خداوند متعال در قرآن برخی از قوانین حاکم بر جامعه طبیعت گرا یا جامعه فطرت گرا را بیان می کند.  
 مثلاً در باره هلاکت جامعه طبیعت گرا می فرماید:  
 وإذا أردنا أن نهلك قرية أمرنا مترفيها ففسقوا فيها فحق عليها القول فدمرناها تدميراً - اسراء: ۱۶.

#### منشاء پیدایش جامعه

غالب نویسندگان حتی برخی از مفسرین قرآن علل و ریشه پیدایش اجتماع را فقط نیازهای طبیعی انسان دانسته اند و حال آنکه این یک تحلیل ناقص می باشد.

ریشه پیدایش اجتماع دو چیز است: اول طبیعت. دوم فطرت. گاهی نیازهای طبیعی چون غذا، مسکن و ... موجب پدید آمدن اجتماع شده است و از طرفی فطرت جمع گرا نیز می تواند عامل پدید آمدن جامعه باشد.

از دیدگاه قرآن بدون در نظر گرفتن نیازهای طبیعی، فطرت و روح انسانی جمع گرا است چون هر فطرتی در خاکدان انسان با فطرت انسان دیگر، خود را آشنا و صمیمی می داند و روحها و فطرتهای جدا از یکدیگر و موجود در سایرین را از یک منشأ و یکجا می یابد و همه را اعضای یک پیکر می داند؛ لذا به دنبال وحدت بخشیدن به اجزاء آن پیکر واحد می رود.

متحد جانهای مردان خداست ...

بنی آدم اعضای یک پیکرند ...

به همین جهت فطرت نیز از ریشه و علل

معرفی می کند که آیا بر فطرت باقی خواهند ماند یا خیر.

ولقد أهلكنا القرون من قبلكم لما ظلموا وجاءتهم رسلهم بالبينات وما كانوا ليؤمنوا كذلك نجزي القوم المجرمين - ثم جعلناكم خلائف في الأرض من بعدهم لننظروا كيف تعملون - بونس: ۱۳-۱۲.

اصولاً کلمه اجتماع در قرآن با تعابیر «امت» که از «أم» آمده است یعنی با وجود در نظر گرفتن یک هدف مشترك جامعه پدید می آید و وجود هدف در تحقق جامعه ضروری است و از دیدگاه قرآن در این دنیا دو هدف بیشتر وجود ندارد «کلمة الله» و «کلمة الكفر» کلمة الله هدف جامعه فطرت گرا و کلمة الكفر محور تشکیل جامعه طبیعت گرا می باشد.

اساسی پدید آمدن جامعه بوده است؛ و تفاوت این دو ریشه در این است که جامعه ای که به علت نیازهای طبیعی پدید آمده است ناپایدار و شکننده است؛ لذا اگرچه در قیامت از یکدیگر فرار می کنند و برهم نفرین می فرستند،

یوم یفسر المرء من اخیبه و امه و ایه - مبر: ۳۵، ۳۴.

در همین دنیا نیز پس از وصول به هدف مادی خود و یا در نزدیکیهای نیل به هدف دچار پراکندگی می شوند و همان عامل اجتماع، موجب از هم گسیختن اجتماع آنان می باشد؛ اما جامعه ای که بر اساس فطرت انسانی پدید آمده باشد پایدار و جاوید است و تا قیامت اجتماع آنان ادامه می یابد.

در هر دو جامعه نیازی نیست که افراد آن، اجتماع فیزیکی و زمانی و مکانی داشته باشند بلکه آباء و اجداد که اثری از آنان نیست می توانند در کنار اولاد و نتیجه خود قرار بگیرند اگرچه هنوز بدنیا نیامده اند، چرا که هر دو نوع جامعه دارای روح زنده جاری و ساری می باشند.

### روح داری جامعه

از دیدگاه قرآن، جامعه دارای روح زنده و ساری است و همان گونه که روح انسان دارای قبض و بسط و ضیق و انشراح می باشد، روح جوامع نیز دارای قبض و بسط و ضیق و انشراح می باشد.

جوامعی که دارای روح ضیق و کوچکند دچار نژادپرستی و قلدری یا مزدوری و نوکری دیگر جوامع می شوند و در زندان

زندگی و طبیعت محبوس می گردند و هرگز آرامش و سامان ندارند و قلوب آنها پراکنده است؛ از درون پراکنده اند اگرچه در ظاهر تشکیل اجتماع داده اند؛ درست همانند انسانی که دارای ضیق صدر است که یک واحد است اما در درون، متشتت و دچار تضاد و چندگانگی است.

بأسهم بینهم شدید تحسبهم جمیماً و قلوبهم شتی ذلک بانهم قوم لایعقلون کمثل الدین من قبلهم... - حشر: ۱۲.

اما جوامعی که روح آن وسیع و منشرح می باشد، هرگز در افق تنگ زندگی محبوس نمی باشند؛ آنها جریانات پس از زندگی را مشاهده می کنند؛ زندگی را برای بعد از زندگی می خواهند نه زندگی را برای زندگی؛ چرا که روح این جوامع وسیعتر از دنیا و زندگی آن جوامع می باشد؛ این نوع جامعه هرگز به دنبال بقاء در این دنیا نیست اگر چه همیشه باقی می ماند؛ مرگ و حیات در این نوع جوامع معنی کاملاً متضاد با جوامع دارای روح ضیق دارد.

علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: (الموت فی حیاتکم مقهورین و الحیاة فی موتکم قاهرین).

افراد و آحاد این نوع جوامع باهم صمیمی و مهربانند و نسبت به دیگر جوامع با خشم و شدت روبرو می شوند.

محمد رسول الله و اللذین معه اشداء علی الکفار و رحماء بینهم... - فتح: ۲۹.

اما اینکه جامعه دارای روح می باشد، کافی است در آیات قرآن و روایات بدرستی تأمل و تدبّر شود چرا ید الله مع الجماعه؟ چرا ثواب نماز جماعت هزاران برابر نماز

فردای است؟ مگر بر افراد جماعت چه چیز اضافه می شود؟! چه چیز پدید می آید؟! چرا هر امتی دارای اجل یا دارای کتاب معلومی است؟

ولکل أمة أجل فإذا جاء أجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون - اعراف: ۳۴.

وما أهلكنا من قرية إلا ولها كتاب معلوم \* ما تسبق من أمة أجلها وما يستأخرون - حبر: ۵۲.

اصولاً کتاب معلوم یا نامه عمل درباره انسان، بنا به قول برخی مفسرین همان شاکله درونی یعنی روح شکل یافته انسان است که مدت معینی و اجل معلومی با جسم انسان متحد است و آن اجل که سرآمد است یک لحظه عقب و جلو نمی شود. اجل و کتاب معلوم در مورد جامعه نیز همان روح جامعه می باشد.

- چرا برخی از انسانها در این دنیا حیات ابدی می یابند و در جوامع همیشه مؤثرند؟! او من کان میتاً فاحییناه و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها... - انعام: ۱۲۲.

نور این انسانها یک نقطه روشن و زیبا در روح جامعه پدید می آورد و باقی می ماند لذا همیشه با جامعه دارای آن روح، هستند و در آحاد آن جامعه تأثیر می گذارند! درست همانند روح یک انسان که اگر کاری صالح و نیک انجام دهد، این عمل مبدل به یک نقطه نورانی و روشن در روح این انسان می شود و همیشه روشن است.

اصولاً بازگشت یک جامعه به جامعه قبل، چیزی جز پیوستن جامعه لاحق به

روح جامعه سابق نمی باشد.

**انسان مات او قتل انقلابتم علی اعدایکم ...** - آل عمران: ۱۴۲.

در صورتی بازگشت به عقب درست است که بتوان روح جامعه قبل را زنده کرد و به زمان حال کشاند و بدان پیوست و از همه مهمتر اینکه خداوند در سوره آل عمران می فرماید: ما بعد از اندوه، بر شما «نعاس» جهت آرامش نازل کردیم: نزول یک حالت بر جمع، پس بر خورداری آن جمع از حالت ضد آن، زمانی امکان دارد که جمع دارای یک روح واحد باشد.

ثم أنزل علیکم من بعد الغم أمّنة نعاساً یغشی طائفة منکم ... - آل عمران: ۱۵۴

و دلیل دیگر قرآن اینکه خداوند در قرآن گاهی عمل افراد جامعه های پیشین را به کسانی نسبت می دهد که در آن زمان هنوز دنیا نیامده بودند بلکه چندین نسل بین آنان فاصله بوده است. بعنوان مثال در سوره بقره می خوانیم:

وإذا قیل لهم آمنوا بما أنزل الله قالوا نؤمن بما أنزل علینا ویکفرون بما وراءه وهو الحق مصدقاً لما معهم قل فلم تقتلون انبیاء الله من قبل ان کتّم مؤمنین - بقره: ۹۱.

کشتن پیامبران که به دست انسانهای چندین قرن قبل از مخاطبین این آیه صورت گرفته است، به مخاطبین این آیه (یهودیان زمان پیامبر(ص)) نسبت داده شده است؛ یعنی روح ساری و جاری که در جامعه شما وجود دارد همان روح جوامع قبلی است و آنان بعلت بر خورداری از آن روح، پیامبران را کشتند و همان روح که موجب

کشتن پیامبران شد اکنون در جامعه شما جاری است و گویا که شما آن پیامبران گذشته را کشتید.

و در آیه ۸۵ - سوره بقره می فرماید: ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم وتخرجون فریقاً منکم من دیارهم ... به همین دلیل اعمال گذشتگان را نسبت به مخاطبین می دهد.

و نیز آیه ۱۸۳ - سوره آل عمران: اللّٰذین قالوا إنّ الله عهد إلینا ألا نؤمن لرسول حتی یأتینا بقریان تأکله النار قل قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات وبالذی قلتهم، فلم تقتلوهم إن کتّم صادقین.

در این آیه می فرماید: این معجزه ای که شما برای ایمان آوردن درخواست می کنید، پیامبران گذشته آورده اند پس اگر شما راست می گوید چرا آنان را کشتید؟! و حال آنکه هرگز دست این انسانها آلوده به خون آن پیامبران نبوده است اما قرآن

جووانی مرتکب یک قتل می شود و فرار می نماید اما در سنین پسری دستگیرش می کنند و باز او را مجرم می دانند. قاتل اگرچه جسمش دهها بار تغییر کرده است ولی شخصیت او که همان روح او است، یکی است و هنوز زنده است و دچار تبدل و تغییر نشده است و گرنه مجرم دانستن چنین انسانی نادرست است. در مورد جامعه نیز چنین است. ممکن است شکل و آحاد و جسم یک جامعه بارها و بارها تغییر کند اما روح آن جامعه زنده باشد و به دو قرن بلکه سه قرن کشیده شده باشد. جامعه همان جامعه قبلی است اگرچه افراد آن تغییر پیدا کرده باشند.

علاوه بر این از روایات استفاده می شود که اگر کسی سنت بدی در جامعه گذاشت، کیفر آن سنت بد مادام که آن سنت برقرار است دامنگیر او می شود هر چند از دنیا رفته باشد.

## از دیدگاه قرآن، جامعه دارای روح زنده و ساری است و همان گونه که روح انسان دارای قبض و بسط و ضیق و انشراح می باشد، روح جوامع نیز دارای قبض و بسط و ضیق و انشراح می باشد.

یا اینکه در آیه قرآن سوره قیامت می فرماید:  
 ینبأ الإنسان یومئذ بما قدّم وأخّر - قیامت: ۱۳.  
 در آن روز انسان از آنچه پیش فرستاده و از آنچه به دنبال می آورد آگاه خواهد شد.  
 اکثر مفسران گفته اند: «بما آخر» یعنی

می فرماید: «فلم تقتلوهم» عمل کشتن را به آنان نسبت می دهد. این نسبت صحیح نیست مگر اینکه بپذیریم که روح جامعه قبلی که دستشان به خون پیامبران آلوده شد در جامعه اخیر که مخاطب این آیه هستند جاری بوده است.  
 درست همانند یک انسان که در سنین



آثار سنت سوء یا حسن که از خود برجای گذاشته است. اصولاً تحلیل سنت زشت یا نیکو این است که فرد در روح جامعه یک اثر و یک نقطه پدید می‌آورد که ممکن است آن اثر و نقطه زشت باشد یا زیبا و نیکو؛ و مادامی که آن روح در جریان است حامل آن اثر است و در جسم و آحاد جامعه متجلی می‌شود.

دلایل دیگری خصوصاً سنت استدراج در قرآن موجود است که بر روح داری جامعه و چگونگی تغییر و مرگ آن دلالت دارد و این مقاله گنجایش طرح آن را ندارد.

#### اصالت داری جامعه یا فرد

این سخن که آیا جامعه اصیل است یا فرد، سؤال نادرست و حاکی از عدم درک صحیح جامعه و فرد می‌باشد. با تحلیلی که گذشت:

۱- انسان همان جامعه فشرده شده است و جامعه همان انسان باز شده است.

۲- تمام قوانین حاکم بر انسان، بر جامعه نیز حاکم است همان گونه که تمام قوانین حاکم بر جامعه، حاکم بر انسان نیز می‌باشد.

۳- جامعه دارای روح است که با روح افراد آن پیوستگی دارد. روح جامعه می‌تواند روح فرد را متأثر کند چنانکه روح فرد می‌تواند روح جامعه را تحت تأثیر قرار دهد.

با توجه به این مقدمات می‌توان گفت جامعه و فرد یک چیزند و در یکدیگر دارای یک درجه آثارند. هر دو قدرت منفعل کردن یکدیگر را دارند. لذا هلاکت جامعه موجب هلاکت انسان، و هلاکت انسان موجب هلاکت جامعه است همان گونه که احیای یک انسان احیای جمعی مردم است

وقصاص نیز موجب حیات جمعی جامعه دانسته شده است ... ومن احیایها فکانما احيى الناس جميعاً - سوره: ۳۲.

ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الألیاب - بقره: ۱۷۹.

این که سنت استدراج، هم بر فرد حاکم است و هم بر جامعه و این که امر به معروف و نهی از منکر مورد تأکید قرار گرفته و این که شعائر دینی و ظواهر دین واجب الرعاية است همه حاکی از تأثیر متقابل فرد و جامعه است و بدین معنی است که هر دو تشکیل یک شجره می‌دهند و هر دو اصیل اند.



الامام السجّاد (ع):

**آیات القرآن خزائن فکلما فتحت خزانة ینبغی لک أن تنظر ما فیها.**

کافی، ج ۲، ص ۲۲۶

آیات قرآن گنجینه‌هایی (گرانبها) هستند هر گاه گنجینه‌ای گشوده شد،

برای شما سزاوار است که به آنچه در آن است بنگرید

(وبه گونه‌ای ژرف پیرامون آن بیندیشید)